

نویسنده: لوک رایان

از دیدگاه کتاب مقدس

پاسخ



مجموعه آموزه‌های کتاب مقدس

ریا

از دیدگاه کتاب مقدس

نویسنده: لوك رايان



انجمن تحقیقات کتاب مقدسی رایان



انتشارات کلیسای خداوند عیسی مسیح

فهرست مطالب

۱.....	پیش گفتار:
۳.....	انواع معاملات مالی:
۳.....	قرض:
۴.....	مشارکت:
۵.....	ربا:
۶.....	مضاربه:
۷.....	حکم رباخواری در عهد عتیق:
۸.....	ماجرای بلعام:
۱۲.....	طلاق نامه:
۱۴.....	ربا:
۱۷.....	حکم رباخواری در عهد جدید:

به نام خدای خدایان، پادشاه پادشاهان، خدای قدیر، خدای مشیر، پدر سرمدی، سرور
سلامتی، الف و یاء، ابتدا و انتها، اوّل و آخر، او که بود و هست و می آید.
* به نام خداوند عیسی مسیح *

پیش گفتار:

ربا از جمله مباحثی است که در کلیسا چندان به آن پرداخته نمی شود؛ شاید از آن جهت که احتمالاً کمتر کسانی با آن درگیر هستند. اما با این وجود چه در نزد ایمانداران و چه در نزد حتی خادمین کلیسا، پول برای ربا گرفتن دیده می شود. وقتی از آنان در خصوص موجه بودن این عمل برای مسیحیان پرسش می گردد، با استناد به قسمتهایی از کتاب مقدس آن را برای مسیحیان بلامانع اعلام می کنند.

می دانید که ربا گرفتن، از ابتدا در بین یهودیان بسیار متداول و مرسوم بوده است. و آنان برای مجاز شمردن این عمل به کتاب تثنیه باب ۲۳ استناد می کنند، جایی که کلام خدا می گوید: «^{۱۹}برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می شود.^{۲۰} غریب را می توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می شوی، تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می کنی، برکت دهد.» (تثنیه ۲۳ : ۱۹ - ۲۰).

در مسیحیت آنانی که معتقد به آزادی در گرفتن ربا هستند، مانند یهودیان علاوه بر این که به همین آیات از کتاب تثنیه استناد می کنند، از تمثیل خداوند عیسی مسیح در خصوص قنطارها، که در انجیل لوقا باب ۱۹ مکتوب گردیده نیز بهره جسته و چنین تعلیم می دهند، که چون خود خداوند عیسی مسیح در این تمثیل از زبان آن آقا به غلام خود خرده گرفته که: «^{۲۳}پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذارده ای تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟» پس گرفتن ربا مجاز و بلامانع می باشد.

آیا به راستی این گونه است؟ آیا این آموزه و استندهای آنان به کتاب مقدس درست است؟ آیا حقیقتاً ربا گرفتن برای مسیحیان بلامانع است؟ کتاب تثنیه که آشکارا گرفتن ربا را مجاز کرده و خداوند هم که چنین بیان داشته، آیا لازم است تا علاوه بر این استنادات، بیشتر در این خصوص در کتاب مقدس تفحص کنیم؟ و آیا حقیقتاً این موضوع آن قدر اهمیت دارد که لازم باشد بیشتر تحقیق کنیم؟

با وجود این استنادات به ظاهر درست، در این نوشتار قصد دارم در کتاب مقدس گذری دقیق‌تر زده و با حقایقی که کتاب مقدس به ما می‌آموزد، حقیقت این امر را به طریق یقین، برای جویندگان حقیقت کلام خدا آشکار نمایم.

انواع معاملات مالی:

قبل از ورود به کتاب مقدس و بررسی استناداتی که در خصوص ربا وجود دارد، لازم است تا در ابتدا با انواع معاملات مالی که در دنیا رواج دارد، یک شناختی کلی از چگونگی شرایط این معاملات، داشته باشیم تا وقتی که به توضیح دقیق آیات کتاب مقدس می‌پردازیم دچار برداشتهای اشتباه نگردیم.

انواع معاملات مالی که در بازار و بانکها و ... وجود دارد غالباً به چهار شکل می‌باشد که عبارت است از: ۱- قرض ۲- مشارکت ۳- ربا ۴- مضاربه.

قرض:

قرض به معنی دادن چیزی به کسی است که در قبال آن به هنگام بازگرداندن شدن، قرض دهنده انتظار بازگشت آن به همراه سود را نداشته باشد. مانند زمانی که پولی به بانک یا صندوقی می‌سپارید تا برایتان نگهداری کنند و هیچ انتظاری برای افزوده شدن به آن مبلغ به عنوان سود سپرده ندارید.

قرض دادن به دیگران عملی بسیار نیکو است که خداوند ما را به آن بسیار سفارش می‌کند تا به واسطه آن گره از مشکلات دیگران برداشته شود: «^{۴۲}هر کس از تو سؤال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان» (متی ۵: ۴۲).

قرض دادن در هر شرایطی از دیدگاه کتاب مقدس عملی نیکو و مجاز می‌باشد.

مشارکت:

مشارکت به قراری گفته می‌شود که بین دو یا چند شخص با یک دیگر، و یا با مرجعی اجرایی به نوعی منعقد گردد، که هر کدام از طرفین با سپردن درصدی از مبلغ کل سرمایه لازم برای یک پروژه، به وقت سودآوری آن، هر طرف قرارداد مشارکت، به میزان درصد سهام نهاده خود، از سود حاصل شده درصدی را برداشت کند.

در این قبیل معاملات که مشارکتی است، از دیدگاه کتاب مقدس منعی در کار نیست و این گونه معاملات درست می‌باشد. فقط پولس رسول در این خصوص یک هشدار جدی به مقدسین می‌دهد و آنان را از شراکت با شیران و کسانی که خارج از کلیسای خداوند می‌باشند برحذر می‌دارد: «^{۱۴}زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بلیعال چه مناسبت و مؤمن را با کافر چه نصیب است» (دوم قرن‌تیا ۶ : ۱۴ - ۱۵)؟

هرگز دیده نشده که مشارکت بین یک ایمانداری که در اراده خدا زندگی می‌کند، با یک بی‌ایمان، به سرانجام خوبی رسیده باشد، و همیشه در همان اوایل اتفاقات ناگواری حاصل از چنین مشارکتهایی برای شخص مقدس پیش آمده است. مزمور سرا، خیلی پیش‌تر به این امر اشاره نموده بود: «^{۱۹}آیا کرسی شرارت با تو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می‌کند» (مزامیر ۹۴ : ۱۹)؟

به طور کلی مشارکت به معامله‌ای گفته می‌شود که بین چند نفر منعقد می‌گردد و هر طرف مقداری از سرمایه آن مشارکت را فراهم می‌کند. در نهایت هر کدام نیز به میزان سرمایه‌ای که گذاشته، در سود حاصل از این مشارکت نصیب خواهد برد.

همچنین در مشارکت هرگاه زیان به اندازه‌ای باشد که موجب تباه شدن کل یا مقداری از اصل سرمایه شود، آنگاه هر شریک به میزان سهم سرمایه‌ای که قرار داده در

زیان آن نیز شریک خواهد بود. این گونه معامله از دیدگاه کتاب مقدس بلامانع و پسندیده است.

ربا:

ربا یا ربح یا نزول، به معامله‌ای گفته می‌شود که به موجب آن شخصی مبلغی را به دیگری می‌دهد و با آن شخص قرار می‌گذارد که طرف مقابل می‌بایست ماهیانه به طور مستمر درصد مشخصی از آن پول واگذار شده را به عنوان سود به وی بپردازد.

در این معامله همیشه اصل پول محفوظ می‌باشد و شخص ربا دهنده به سود هنگفت یا زیان شخص ربا گیرنده به هیچ وجه کاری ندارد. او ماهانه سود مشخص شده خود را دریافت می‌کند، و هرگاه اصل پول خود را بخواهد، طرف مقابل می‌بایست بی‌کم و کاست اصل پول او را به وی تسلیم نماید.

در ربا اگر زبانی حادث شود، فقط متوجه ربا گیرنده خواهد بود و در هر صورت تا زمانی که اصل پول طرف مقابل نزد او است، او می‌بایست ماهیانه سود مقرر شده را به وی تسلیم نماید. این طریق کاری تمام بانکها می‌باشد وقتی وامی به کسی پرداخت می‌کنند و سودی به ازای هر ماه بر روی اصل وام می‌کشند و دریافت می‌کنند. و همچنین است تمام سپرده‌های سرمایه‌گذاری که ماهانه، سودی مشخص به آنها تعلق می‌گیرد.

در ربا اصلاً مهم نیست چند درصد به ازای پول سپرده شده به دیگری مقرر و دریافت گردد، چه یک درصد، چه صد درصد، حتی رضایت طرفین از این معامله نیز اهمیتی ندارد و این نوع معامله را تغییر نمی‌دهد. این عمل ربا است.

در خصوص نظر کتاب مقدس به این گونه معامله، که منظور نظر این نوشتار است، در ادامه مفصل صحبت خواهیم نمود.

مضاربه:

مضاربه به معنی تجارت و معامله اشتراکی با سرمایه یکی از طرفین قرارداد می‌باشد. در مضاربه، شخص سرمایه برای ایجاد کار ندارد و از سرمایه کسی دیگر برای این منظور بهره می‌گیرد به این گونه که: "مبلغی از کسی دریافت می‌کند و مدت زمانی را تعیین می‌کنند، مثلاً شش ماه بعد."

پس از مدت زمان تعیین شده شخص مضاربه گیرنده می‌بایست اصل پول را به همراه درصدی از سود حاصله در آن شش ماه، دقت کنید! درصدی از سود حاصله، نه درصدی از اصل پول سرمایه شده! را به طرف مضاربه دهنده عودت نماید.

مهم نیست سود حاصله در آن شش ماه چه میزان باشد، معادل یک درصد از اصل پول یا هزار درصد از اصل پول، شخص مضاربه دهنده در ابتدا می‌تواند هر درصدی را مشخص کند حتی اگر به ظاهر بی‌رحمانه باشد، هر میزان که باشد می‌بایست آن میزان درصدی که در ابتدا قرار گذاشته‌اند را پرداخت نماید. و در عوض این معامله اگر سودی حاصل نشود، مضاربه دهنده نمی‌تواند طلب سودی نماید؛ و یا اگر آن سرمایه‌گذاری با شکست مواجه شد، ضرر حاصل از اصل پول به عهده شخص سرمایه‌گذار است.

در بازار امروزی بسیاری برای این که به معاملات رباخواری نیفتند وارد معامله مضاربه گونه می‌شوند، اما حقیقت امر این است که هیچ کدام به قانون مضاربه عمل نمی‌کنند و به هنگام قرارداد زیر پذیرش زیان نمی‌روند. و در عمل فقط نام مضاربه را روی معامله خود می‌گذارند و در عمل به همان شیوه رباخواری عمل می‌کنند ولی با مطالبه سود خیلی بیشتر.

حکم رباخواری در عهد عتیق:

پیش از ورود به اصل موضوع این نکته بسیار مهم را یادآوری می‌کنم. کتاب تورات مشتمل بر پنج کتاب می‌باشد که به ترتیب و در سیر توالی وقایع و نگارش عبارتند از: پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه؛ و در ادامه سایر کتب تاریخی عهد عتیق و صحف انبیا آمده است. این را به یاد داشته باشید چون در این آموزه، سیر توالی کتب و آیات بسیار مهم هستند.

یهودیان و برخی از مسیحیان با استناد به کتاب تثنیه باب ۲۳، آن جا که می‌گوید: «^{۱۹}برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می‌شود.^{۲۰} غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی، تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می‌کنی، برکت دهد» (تثنیه ۲۳: ۱۹ - ۲۰). معتقد هستند که از بی‌ایمانان می‌شود سود گرفت.

این جماعت‌های مسیحی که به این اعتقاد دارند، حتی به این کلام خدا، تمثیل خداوند عیسی مسیح که در انجیل لوقا باب ۱۹ مکتوب است و در خصوص حکایت قنطارها می‌باشد نیز استناد می‌کنند و به این ترتیب گرفتن ربا از غیر ایمانداران را مجاز می‌دانند.

یقیناً برای بسیاری دو نکته در این استنادها آزار دهنده است. اول آن که اینها می‌دانند ربا گرفتن عمل ناشایستی است و برای این کار ناشایست دنبال توجیه کتاب مقدّسی می‌گردند تا آن را به گردن خدا بیاندازند! دوم این که به این گونه استنادات، به نوعی محبت خدا را با یک خط قرمز نشان می‌دهند که هر خطا برای قوم خودش را نادیده می‌گیرد و برای امت‌های دیگر هیچ ارزشی قائل نیست! که این تفکر با خیلی از جاهای کتاب مقدّس و وقایعی که در کتاب مکتوب است، کاملاً مغایرت دارد.

اما اگر این گونه نیست پس چرا در کتاب تثنیه چنین اجازه داد شد و راز تمثیل قنطارها چیست؟

در این مجال، پیش از توضیح این موضوع گریزی می‌زنیم به دو جای کتاب مقدس که در مورد یکی از خصوصیات خدا، راز بسیار مهمی را برای ما آشکار می‌کند، که باعث فهمیدن حقیقت این که چرا خدا در کتاب تثنیه به قوم اجازه داده تا ربا بگیرند.

ماجرای بلعام:

کتاب اعداد باب ۲۲، آغاز ماجرای بلعام را روایت می‌کند؛ آغاز روایت بلعام یک آموزه بسیار تکان دهنده برای ایمانداران به خدا دارد، این سرآغاز پرده از خصوصیتی بسیار خاص خدا بر می‌دارد که آگاه نبودن از آن می‌تواند برای هر کسی هلاکت را به همراه داشته باشد.

ماجرا از آن جا آغاز می‌شود که بنی‌اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آن طرف اردن، در مقابل اریحا اردو زدند. و از آن جایی که بالاق بن صفور، پادشاه موآب، دیده بود که بنی‌اسرائیل چه بلایی بر سر اموریان آورده بودند، از آنان ترسید.

پس فرستادگانی از مشایخ موآب و مشایخ مدیان، با هدایایی به فتور، نزد بلعام بن بعور می‌فرستد و از او می‌خواهد تا به نزدیکی قوم اسرائیل آمده و آنان را لعنت کند.

اما بلعام به آن فرستادگان گفت: «^۸... این شب را در این جا بمانید، تا چنان که خداوند به من گوید، به شما باز گویم. و سروران موآب نزد بلعام ماندند.^۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟^{۱۰} بلعام به خدا گفت: بالاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است،^{۱۱} که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند، روی زمین را پوشانیده‌اند. الآن آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با

ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.^{۱۲} خدا به بلعام گفت: با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند» (اعداد ۲۲ : ۸ - ۱۲).

تا این جا کار بلعام درست بود، به مشورت با خدا رفت و خدا کلام و حکم خود را جاری ساخت. خدا در همان ابتدا و حکم اول به بلعام اجازه نداد که برود و او را منع کرد. می‌دانید؟ وقتی خدا حکمی صادر کند آن حکم را هرگز نمی‌شکند و نقض نمی‌کند. بلعام اجازه نداشت برود و پس از آن اگر هر اتفاقی می‌افتاد، باز او نمی‌بایست می‌رفت.

آیا دقت کردید؟ بلعام موآبی تا آن زمان آن قدر مقبول رفتار کرده بود که شبها خدا با او سخن می‌گفت. او یک نبی در خارج از قوم اسرائیل بوده. او زمانی که مقبول خدا بود از رفتن به سمت نادرست منع شده بود. خداوند مقبولان خود را به درستی هدایت می‌کند. بلعام نمی‌بایست از این حکم خدا منحرف می‌شد. اما در ادامه چه اتفاق افتاد؟

بالاق اشخاصی بیشتر و بزرگ منزلت‌تر از قبلیها با وعده‌های زیاده‌تری نزد بلعام فرستاد تا طمع او را جلب کند. این حیلت کارساز افتاد و طمع در دل بلعام جوانه زد. او با آن که می‌دانست کلام خدا چیست، اما در طمع کسب مال بسیار، به امید برگرداندن کلام خدا، یک حرف را دوباره به حضور خدا برد تا شاید خدا آن کلام قبلی را نقض کند!

پس دوباره روی به فرستادگان کرد و گفت: «^{۱۹}پس الان شما نیز امشب در این جا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.^{۲۰} و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.^{۲۱} پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد» (اعداد ۲۲ : ۱۹ - ۲۱).

حال در ظاهر یک نقض کلام دیده می‌شود که خدا منع خود را به اجازه تبدیل کرده، آیا درست است؟ دقت کنید آن بلعام در پاسخ اول خدا، مردی بود که در رفتار مقبول بوده، پس خدا او را از ناراستی برحذر داشت؛ اما این بلعام در پاسخ دوم یک شخص

طمعکار بود، به قول پولس رسول طمعکاران وارد ملکوت خدا نمی‌شوند: «^{۱۰} و دزدان و طمعکاران و می‌گساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد» (اول قرن‌تین ۶: ۱۰).

همان گونه که کلام می‌گوید: «مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتند بده و شراب را به تلخ جانان» (امثال ۳۱: ۶). طمع نیز از آن ساقط شدگان ملکوت است. لذا در پاسخ دوم خدا، او با یک شخص طمعکار که جایی در ملکوت ندارد و به سمت هلاکت پیش می‌رود سخن گفت. خدا با آن شخص طمع‌کار کاری نداشت تا به راستی هدایتش کند، اما قوم برگزیده او همچنان زیر نگاه او بودند، پس به بلعام در خصوص لعن نکردن قوم فقط هشدار داد.

آیا می‌توانیم این آموزه را بپذیریم؟ ادامهٔ روایت این را تأیید می‌کند: «^{۲۱} پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.^{۲۲} و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشتهٔ خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند.^{۲۳} و الاغ، فرشتهٔ خداوند را با شمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند» (اعداد ۲۲: ۲۱ - ۲۳).

چه شد؟ خدا برای این شخص طمعکار که برای لعن قوم او می‌رفت شمشیر کشیده و قصد هلاکتش را نمود. آیا همین ساعاتی پیش نبود که به او اجازه داد؟ پس چه شد که قصد هلاکت او نمود؟

هر ایماندار مسیحی باید بداند که خدا تنها یک بار با هر کسی سخن می‌گوید، و اگر کسی سخن او را نشنود، آن شخص برای خدا مردود و دیگر با وی کاری نخواهد داشت. هرگز کلام بعدی که دریافت می‌کند، کلامی که برای برگزیدگان است نخواهد بود زیرا آن شخص کلام نخستین را بی‌حرمت ساخته است. کتاب مقدس پر است از این قبیل روایات.

در انتهای کار می‌بینید که بلعام نتوانست قوم اسرائیل که برگزیده خدا بوده را لعنت کند، اما طمع او باعث هلاکت ابدی او شد. مابقی قضایا را می‌توانید در کتاب مقدس دنبال کنید.

آن چه در خصوص یکی از خصوصیات خدا در یک جمع بندی کوتاه می‌توان گفت، چنین نمایه‌ای را ارائه می‌دهد:

۱. شخص صالح از خدا پاسخ درست را می‌گیرد، خدا تنها یک بار و در هدایت اول، کلام درست را می‌گوید؛

۲. اگر شخص تغییر ماهیت دهد و در موضع دیگری قرار گیرد، پاسخ دریافتی دوم بر خلاف اولی خواهد بود؛

۳. شخص تغییر ماهیت داده، مردود خدا شده، سقوط خواهد نمود و به ورطه هلاکت می‌افتد؛

حال این روایت چه ربطی به موضوع گرفتن ربا (سود) در تثنیه باب ۲۳ دارد؟ دقیقاً در خصوص ربا، مو به مو همین اتفاقی که برای بلعام افتاد، نیز صادق است. خدا در هر امری مشابه این، به همین گونه رفتار می‌کند.

قبل از پرداختن به حکم ربا، یک نمونه دیگر از کتاب مقدس که عیناً گویای چنین وضعیتی می‌باشد را تشریح می‌کنم.

طلاق نامه:

در ابتدا چیزی به نام طلاق مفهوم نداشت. موسی در کتاب پیدایش پس از خلقت حوّا برای آدم، در خصوص رابطه بین زن و شوهر چنین می گوید: «^۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود» (پیدایش ۲ : ۲۴). یک تن به بعدی جسمانی اشاره می کند. ازدواج در پیمانی خداوندی دو شخص را به یک جسم محسوب می کند. هرگاه بخواهید آن جسم را منقسم کنید، چیزی جز نابودی ندارد. با همین مثال موسی خواسته تا به قوم بفهماند که طلاق و مفارقت پسندیده خدا نیست.

و حال پس از مدّتی او در کتاب تثنیه به قوم اجازه می دهد هر که خواست زن خود را طلاق دهد می تواند یک طلاق نامه ای به دست او داده و او را از خود جدا سازد: «^۱ چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد، آنگاه طلاق نامه ای نوشته، به دستش دهد، و او را از خانه اش رها کند» (تثنیه ۲۴ : ۱).

اما آن چه منظور نظر خدا در خصوص طلاق می باشد، قرنهای بسیاری بعد در کتاب ملاکی نبی آورده شده: «^۶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می گوید که از طلاق نفرت دارم ...» (ملاکی ۲ : ۱۶).

در روند کتاب مقدّس در خصوص طلاق چه چیزی می بینید؟ برای درک بهتر این روند به کلام گفته شده خداوند عیسی مسیح در این خصوص دقت کنید: «^۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علّتی طلاق دهد؟^۴ او در جواب ایشان گفت: مگر نخوانده اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،^۵ و گفت، از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوندد و هر دو یک تن خواهند شد؟^۶ بنابراین بعد از آن دو نیستند، بلکه یک تن هستند. پس آن چه

را خدا پیوست انسان جدا نسازد.^۷ به وی گفتند: پس از بهر چه موسی امر فرمود که زن را طلاق نامه دهند و جدا کنند؟^۸ ایشان را گفت: موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود» (متی ۱۹ : ۳ - ۸).

آیا متوجه شدید؟ همان روندی هست که در ماجرای بلعام بود. ابتدا کلام خدا برای مقبولانش این گونه بود که شما مرد و زن، یک تن هستید و جدا شدنی نیستید؛ اما قوم، به هوس بازی و طمع وصال با دیگران روی کردند و موسی برای یک قوم هوس باز که مقبولیت خود را در بیابان از دست داده بودند، اجازه به طلاق دادن صادر کرد تا ظلم بیش از حد، از روی زنان نیز برداشته شود.

اما در نهایت همان حرف ابتدای خدا برقرار بود برای مقبولان خود که «... از طلاق نفرت دارم ...» همیشه کلام اول خدا منظور و معیار او می باشد و اصرار برای گرفتن اجازه ای دیگر شخص را در مسیر گمراهی و جواب نادرست قرار می دهد. خدا فقط یک بار در همان ابتدا کلام درست را جاری می سازد و هر کسی که آن کلام را بر ندارد، با پاسخهای بعدی منحرف خواهد شد.

کتاب مقدس پر است از این گونه وقایعی که چنین شناختی از خصوصیت خدا را به ما ارائه می دهد. همین روند در بسیاری از موضوعات جریان دارد. مسئله سود ربا نیز دقیقاً به همین گونه است. حال با در نظر داشتن این نکته بسیار مهم به آموزه ربا از دیدگاه کتاب مقدس می پردازیم.

ربا:

ربا، ربح، یا نزول، سودی است که از سپردن پول به دیگران به دست می‌آید. کتاب مقدس در عهد عتیق و در همان ابتدا این گونه سود گرفتن را کلاً جایز ندانسته و به آن اجازه نداده است.

در کتاب خروج مکتوب است: «^{۲۵} اگر نقدی به فقری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او مگذار» (خروج ۲۲ : ۲۵). هر چند در این آیه منظور نظر خدا به فقری از قوم می‌باشد، اما می‌بینید که سود گرفتن را عملی قبیح می‌داند.

ظاهراً قوم در پذیرش این کلام بی‌توجه بودند، لذا خدا در کتاب لاویان مجدداً و واضح‌تر تأکید می‌کند: «^{۳۵} و اگر برادرت فقیر شده، نزد تو تهی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دست‌گیری نما تا با تو زندگی نماید.^{۳۶} از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو زندگی نماید.^{۳۷} نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده» (لاویان ۲۵ : ۳۵ - ۳۷).

هر چند در این حکم نیز به فقری از قوم اشاره می‌کند، اما کاملاً مشخص است که منظور خدا از نگرفتن سود و ربا برای همگان، چه از قوم و چه از خارج قوم است. از آن روی که می‌گوید «او را مثل غریب و مهمان دست‌گیری نما» ظاهراً قوم در گرفتن ربا برایشان فرقی نداشته، و بی‌توجه به کلام خدا از همگان سود دریافت می‌کردند.

گویی در این خصوص نیز مانند موضوع طلاق و ماجرای بلعام در طمع افتاده بودند و دل‌های آنان آن چنان سخت شده بود که قداست خود را از دست داده و تغییر ماهیت روحانی داده بودند. پس توجه‌ای به کلام نخست خدا نمی‌کردند.

آنگاه چه شد، خدا حکمی دیگر داد که در آن به غیرت برای فقیران قوم خود ایستاد: «^{۱۹}برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می‌شود.^{۲۰} غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی، تو را به هر چه دستت را بر آن دراز می‌کنی، برکت دهد» (تثنیه ۲۳ : ۱۹ - ۲۰).

این مرحله دوم است؛ جایی که کلام نخست خدا بی‌حرمت می‌شود و گوشی برای آن شنوا نیست. پس چه می‌شود کلامی که برای طمعکاران است صادر می‌گردد.

حال باز به سیر توالی آیات کتاب مقدس نگاه کنید! در موضوع طلاق، در مرحله سوم و نهایی، می‌بینید که خدا گفت از طلاق نفرت دارد. در ماجرای بلعام نیز می‌خوانید که او در انتها مغضوب خدا قرار گرفت و به هلاکت ابدی سپرده شد. حال کلام خدا در خصوص ربا در ادامه چه می‌گوید؟

کتاب امثال به آنانی که طماع سود می‌باشند، وعده هلاکت می‌دهد: «^{۱۹}همچنین است راه‌های هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد» (امثال ۱ : ۱۹). اما روشن‌ترین وضعیت در خصوص رباخواران را کتاب حزقیال ارائه می‌دهد.

«^۵و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را به عمل آورد، و بر کوه‌ها نخورد و چشمان خود را به سوی بتهای خاندان اسرائیل بر نیفزارد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید،^۷ و بر کسی ظلم نکند و گرو قرض‌دار را به او رد نماید و مال کسی را به غصب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند،^۸ و نقد را به سود ندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرا دارد،^۹ و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته،

به راستی عمل نماید، خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.

اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را به عمل آورد،^{۱۱} و هیچ کدام از آن اعمال نیکو را به عمل نیاورد بلکه بر کوه‌ها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد،^{۱۲} و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غصب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را به سوی بتها برافراشته، مرتکب رجاسات بشود،^{۱۳} و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که به جا آورده است خواهد مرد و خونس بر سرش خواهد بود» (حزقیال ۱۸ : ۵ - ۱۳).

حزقیال به وضوح عاقبت شخص ربا (ربح) خوار را به هلاکت پیوند زده، رباخواری از ابتدا در منظر خدا مردود و ناپسند بوده. خدا از ابتدا قوم را از این کار منع کرده بود اما طمع آنان مانند بلعام، گوشه‌ایشان را برای شنیدن کلام خدا کر کرده بود، لذا حکمی که برایشان مفید نبوده به آنان داده شد.

داوود نیز در مزمور ۱۵ یکی از شرایطی را که لازم است تا شخصی در ملکوت خدا ساکن شود، پرهیز از رباخواری اعلام می‌کند: «ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس تو ساکن گردد؟ آن که بی‌عیب سالک باشد و عدالت را به جا آورد، و در دل خویش راست گو باشد،^۱ که به زبان خود غیبت ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید،^۲ که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می‌ترسند مکرم می‌دارد، و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد^۳ نقره خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی‌گیرد. آن که این را به جا آورد تا ابدالآباد جنبش نخواهد خورد» (مزامیر ۱۵ : ۱ - ۵).

حکم رباخواری در عهد جدید:

در عهد جدید نیز رسولان با موضوع رباخواری و گرفتن سود شدیداً مخالف بودند و کلیسا، خصوصاً خادمین را از آن منع می نمودند.

پطرس رسول در این خصوص می فرماید: «آگله خدا را که در میان شما است بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه به جهت سود قبیح بلکه به رغبت؛» (اول پطرس ۵ : ۲). سود قبیح در کتاب مقدس به مفهوم سود حاصل از ربا است زیرا رباخواری همیشه در کتاب مقدس عملی قبیح محسوب می گردیده.

ظاهراً رباخواری که همیشه در میان یهودیان مرسوم بوده، در همان صدهٔ اول کلیسا نیز هنوز به همان روند در میان یهودیانی که به مسیح ایمان می آوردند رواج داشته، نه تنها در نزد ایمانداران، بلکه با تشکلاتی شدن کلیساها در زمان پولس رسول، خادمینی نیز بودند که مبادرت به گرفتن چنین سودهای قبیحی می کردند.

گویا این وقاحتها به حدی رسیده بود که پولس صبر از دست می دهد و در دو نامه خطاب به تیموتاؤس و تیتوس، دو شاگرد و نمایندهٔ خود اکیداً متذکر می شود که اسقفان و شماسان را از گرفتن پولهای حاصل از ربا منع نمایند و چنین اشخاصی را اجازه ندهند تا در رأس خدمتی کلیساها قرار بگیرند.

«پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هوشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد؛^۳ نه می گسار یا زننده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست. ...^۴ همچنین شماسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح» (اول تیموتاؤس ۳ : ۲ - ۸).

^۵ زیرا که اسقف می باید چون وکیل خدا بی ملامت باشد و خودرأی یا تندمزاج یا می گسار یا زننده یا طماع سود قبیح نباشد، ...^{۱۱} که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه ها

را بالکل واژگون می‌سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می‌دهند» (تیطس ۱ : ۷ - ۱۱).

در کمال تأسف امروزه نیز رباخواری در کلیساها و حتی در عده‌ای از خادمین، با وجود این همه ادله کتاب مقدسی، دیده می‌شود. وقیحانه‌تر این که چنین خادمینی در جهل تمام، با استناداتی پوچ ناشی از بی‌سوادی در کتاب مقدس حتی رباخواری را به عنوان یک آموزه کتاب مقدسی به کلیسای خود تعلیم می‌دهند.

امروزه این اشخاص علاوه بر استناد به کتاب تثنیه باب ۲۳، در شگفتی تمام با جهالتی کامل از مفاهیم کلمات و کار صرافیه، یک تعلیم کاملاً اشتباه و مهلک از حکایت قنطارها، که خداوند عیسی مسیح ایراد نمود و در انجیل لوقا باب ۱۹ مکتوب گردیده، ارائه نموده‌اند، و در آن برای رباخواری توجیه‌ای به ظاهر کتاب مقدسی می‌آورند.

متأسفانه این برداشت جاهلانه و اشتباه از حکایت قنطارها باعث لغزش و سقوط بسیاری شده، لذا لازم می‌دانم در این مجال به این برداشت اشتباه نگاه دقیق‌تری بیان‌داریم تا آخرین ادله طماعان سود قبیح باطل گردد.

خداوند عیسی مسیح حکایت قنطارها را چنین بیان داشته: «^{۱۲} پس گفت: شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.^{۱۳} پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قنطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.^{۱۴} اما اهل ولایت او، چون که او را دشمن می‌داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.^{۱۵} و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.

^{۱۶} پس اولی آمده گفت: ای آقا قنطار تو ده قنطار دیگر نفع آورده است.^{۱۷} بدو گفت: آفرین ای غلام نیکو. چون که بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو.^{۱۸} و دیگری آمده گفت: ای آقا قنطار تو پنج قنطار سود کرده است.^{۱۹} او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی

کن. ۲۰ و سوّمی آمده گفت: ای آقا اینک قنطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته ام. ۲۱ زیرا که از تو ترسیدم چون که مرد تندخویی هستی. آن چه نگذارده‌ای، بر می‌داری و از آن چه نکاشته‌ای درو می‌کنی.

۲۲ به وی گفت: از زبان خودت بر تو فتوی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که بر می‌دارم آن چه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آن چه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرّافان نگذارده‌ای تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ ۲۴ پس به حاضرین فرمود قنطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قنطار دارد. ۲۶ زیرا به شما می‌گوییم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آن چه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در این جا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید (لوقا ۱۹ : ۱۲ - ۲۷).

این دسته از معلّمین با استناد به آیه ۲۳ که خداوند می‌فرماید: « ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرّافان نگذارده‌ای تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟ » چنین تعلیم می‌دهند که خود مسیح ما را به گرفتن سود و ربا سفارش می‌کند؛ چون گفته می‌توانید پول خود را به صرّاف بسپارید تا به شما سود بدهد.

اوه! جهالت کلام تا چه حد؟! حکایت قنطارها یک روایت کاملاً روحانی از ثمر آوردن مسیحیان تا پیش از بازگشت خداوند عیسی مسیح است. موضوع تعلیم آن در نوشتاری دیگر ارائه گردیده. اما این که صرّاف را به عنوان رباخوار می‌شناسند، یک اشتباه بسیار جاهلانه است!

کار صرّاف تبدیل پول (ارز) یک کشور به کشوری دیگر است. به این طریق که پول کشوری را با پول کشوری دیگر می‌خرد و یا پول کشوری را در ازای پول کشوری دیگر می‌فروشد، و از این داد و ستد سودی نیز می‌برد؛ این کار شبیه به خرید و فروش و

معامله هر کالای دیگری می‌باشد که در آن سودی نیز حاصل می‌گردد، منتهی در این جا پول کالا محسوب می‌شود. این عمل با رباخواری کاملاً متفاوت است، این یک داد و ستد، و خرید و فروش می‌باشد؛ چرا؟ چون پول هر کشوری فقط در کشور خود اعتبار مالی دارد و در جاهای دیگر فاقد اعتبار مالی و فقط به عنوان یک کالا محسوب می‌گردد.

شما وقتی پول خود را به صرافی می‌سپارید تا با آن کار کند، او آن را به عنوان کالا، با ارز کشوری دیگر به فروش می‌رساند و همین طور بعد باز آن را با ارز کشوری دیگر معامله می‌کند و نتیجتاً در هر معامله‌ای اندک سودی نیز حاصل می‌کند. صراف در نهایت بر حسب قراردادی که با شما بسته، پس از طی مدت زمانی که بین شما مقرر گردیده، از سود حاصله سهم شما به عنوان سرمایه‌گذار و سهم خود را به عنوان عامل، بین طرفین تقسیم می‌کند. این کار از نوع معاملات شراکتی محسوب می‌گردد و شباهتی به ربا ندارد.

وقتی آن آقا به غلام خود گفت چرا پول مرا به صراف ندادی تا سود آن را به تو بدهد. اتفاقاً با بیان صراف به یک سود هر چند اندک اما حاصل از مشارکت، اشاره کرد که راحت‌ترین کار بوده. از سوی دیگر باید دقت کنید که همیشه سودِ ربا در کتاب مقدس قبیح بوده، اما در این مثال فقط به سود حاصل از صرافی اشاره شده.

کتاب مقدس شدیداً ما را از ربا برحذر می‌دارد و همان گونه که در کتاب حزقیال نبی مکتوب است، عاقبت ربا هلاکت است. کتاب امثال حتی فراتر از این اشاره می‌کند که: «^{۱۹}همچنین است راه‌های هر کس که طمع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد» (امثال ۱ : ۱۹).

فیض، برکت، سلامتی و مشارکت روح‌القدس با فرزندان خدای پدر باد، در نام خداوند عیسی مسیح، آمین.

غلام خداوند عیسی مسیح: لوک رایان